

## خانم کامپیوتر



وقت‌هایی که خیلی خسته، کلافه و ناراحتم، دلم می‌خواهد بروم جایی که هیچ‌کس نباشد، دلم یک خلسه می‌خواهد که بشود فارغ از تمام دغدغه و گرفتاری‌ها، دور از همه آدم‌ها و هرچیزی که خبری از این دنیای بزرگانه داشته باشد، چند وقتی را با آرامش بگذرانم.

جام جم آنلاین: وقت‌هایی که خیلی خسته، کلافه و ناراحتم، دلم می‌خواهد بروم جایی که هیچ‌کس نباشد، دلم یک خلسه می‌خواهد که بشود فارغ از تمام دغدغه و گرفتاری‌ها، دور از همه آدم‌ها و هرچیزی که خبری از این دنیای بزرگانه داشته باشد، چند وقتی را با آرامش بگذرانم.

حالا یک جایی پیدا کرده‌ام توی دل همین آدم‌ها و همین گرفتاری و دغدغه‌ها که خاصیتش آرامشی ذاتی است با وجود شلوغی و پرهیاهو بودن ظاهری اش، جایی که می‌شود خودت باشی دور از همه ژست‌های آدم‌بزرگانه معمول. یک اتاق کوچک، ته سالن اجتماعات یک دبستان معمولی.

کنار دیوار، به ردیف، 4 دستگاه کامپیوتر روی میز تحریرهای معمولی چیده شده. 8 صندلی که هر کدامشان مربوط به یکی از دوره‌های تاریخی‌اند؛ یکی دسته‌دار، یکی بی‌دسته! یکی با روکش قهوه‌ای مخملی، دیگری با چوب...

پنجره کوچک و همیشه باز نزدیک سقف هم، تنها دکور اتاق است که انگار یک تکه آسمان را قاب کرده‌اند و زده‌اند به دیوار!

و من که معلم این کلاسم...

هر 40 دقیقه 8 نفر می‌آیند، روی این صندلی‌های تابه‌تا می‌نشینند، آنقدر کوچکند که هر دونفرشان روی یک صندلی جا می‌شوند و من بهشان یاد می‌دهم که چطور کامپیوتر - رایانه - یا به قول آنها پایانه را خاموش و روشن کنند، چطور عکس دسکتاپ و اسکرین سیور را عوض کنند... صفحه Paint را باز کنند و نقاشی بکشند...

اصلا فکر نکنید که به همین سادگی است. همه مفاهیم اینجا متفاوت است، همه چیز را باید دوباره برای خودتان تعریف کنید. مثلا معنای نشستن اصلا نشستن ساده روی صندلی نیست که شکل معمول کلاس است. معنای نشستن هر چیزی هست غیر از نشستن، هر چیزی، اعم از دراز کشیدن، لم دادن، وول خوردن، رژه رفتن کف کلاس و...

دعوا معنایش دعوا نیست. یک لحظه نگاه می‌کنی می‌بینی دارند سر این که چه کسی اول موس را بگیرد روی هم شمشیر می‌کشند، 2 دقیقه بعد دارند توی بغل هم گل می‌گویند و گل می‌شنوند و قهقهه می‌زنند و بازی می‌کنند...

به من می‌گویند: خانم کامپیوتر! پیش‌دبستانی‌ها صدایم می‌کنند: خاله کامپیوتر!! (از قدیم گفته‌اند حرف راست را از بچه بشنو، نکند کم‌کم دارم تبدیل می‌شوم به یک دستگاه پردازش اطلاعات!)

همه چیز را می‌شود توی این کلاس‌ها دید. بین همین بچه‌های کوچولو که توانایی عوض کردن اسکرین سیور، ساعت‌ها خوشحال و ذوق زده‌شان می‌کند و یک اعتماد به نفس منحصر به فرد توی دلشان می‌کارد... همین‌ها که می‌توانند ساعت‌ها وسط کلاس بزن و برقص راه بیندازند که توانسته‌اند صفحه پینت را قرمز کنند... بین اینهایی که هر کدام با یک رفتار خاص می‌توانند شما را به دنیای شیرین کودکان‌شان دعوت می‌کنند.

دنیای بچه‌ها، دنیای عجیبی است. یک عجیب ساده و لذت‌بخش... کمی که می‌گذرد می‌بینید دارید همرنگشان می‌شود، مثل خودشان ساده با اشتباهات لفظی کودکان‌شان ذوق می‌کنید، از ج‌های نه چندان خنده‌دارشان ریشه می‌روید... و وقتی از آن طرف حیات مدرسه فریاد می‌کشند: خانم کامپیوتر، کلاس کامپیوتر خیلی خوش می‌گذره، انگار که مدال طلای ربوکاپ را برده باشید! ...

پیشنهاد می‌کنم روان‌شناس‌ها یک راه درمان دیگر به درمان‌هایشان اضافه کنند، راهی برای آدم‌های خسته و افسرده و غمزده که این روزها تعدادشان به شکل تصاعدی در حال افزایش است، چیزی به اسم کودک درمانی یا یک هم‌چین چیزی...